

تأثیر بازنویسی تاریخ بیهقی بر خوانش فعال (مورد مطالعه نقد روان‌شناختی)

دکتر فرزانه یوسف‌قنبری*

چکیده

تاریخ بیهقی یکی از شاهکارهای ادبیات فارسی است که توجه بدان با رویکردهای نو در نقد ادبی می‌تواند گره‌گشای بسیاری از ابهامات موجود در این اثر باشد. جهت رسیدن به تحلیل‌های نو در آثار کهن ادب فارسی و آشنا کردن دانشجویان مقاطع مختلف تحصیلی به این گونه تحلیل‌ها و همچنین برای دور شدن از سایه سنگین معنی‌یابی متن، بر مبنای همیشگی زندگی‌نامه شاعران و نویسندگان و تاریخ ادبیات، که همچنان بر سر کلاس‌های دانشکده ادبیات مانده است و برای ایجاد زمینه‌ای جهت آموزش خوانش فعال متون ادبی، ابتدا لازم است تا با حفظ ارزش‌های زیباشناسانه اثر، بازنویسی روان و ساده از این گونه متون صورت پذیرد تا زیربنایی برای پرداختن به اثر از وجوه مختلف فراهم آید. نقد روان‌شناسانه از آن دسته تحلیل‌هاست که می‌تواند در مشخص کردن چند صدایی بودن اثر یا حتی در ساخت‌شکنی آن یاری‌گر ما باشد. در این مقاله ضمن روشن کردن مزایای بازنویسی تاریخ بیهقی با شرح نقد روان‌شناسانه و ذکر نمونه‌هایی از این اثر گران‌قدر، اهمیت تحلیل اثر با رویکردهای نو مطرح گردیده است.

واژه‌های کلیدی

تاریخ بیهقی، بازنویسی، نقد روان‌شناسانه، خوانش فعال

* دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دزفول، گروه زبان و ادبیات فارسی، ایران، دزفول.

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۷

مقدمه

در دنیای امروز اساس پیشرفت زبان و ادبیات در هر جامعه‌ای، توجه به آثار کلاسیک از وجهی نو و پرداختن بدان با توجه به نظریه‌های نقد ادبی خصوصاً توجه به نظریه‌هایی چون «مرگ مؤلف» و خوانش فعال است؛ بر این اساس طبق نظریه ساخت‌شکنی «ذهن تأویل‌گر در کنار بهره‌گیری مستقیم از اثر به مدد تجربه‌های ذهنی و یافته‌های فلسفی و زیرساخت‌های گوناگون فکری خود، دست به تأویل می‌زند.» (امامی، ۱۳۸۲، ۲۳). از طرف دیگر طبق نظریه «رولان بارت» منتقد فرانسوی: کار خواننده متن، همانند اجراکننده قطعه‌ای موسیقی است. همان‌گونه که هر قطعه موسیقی در اجرای نوازنده، بار دیگر خلق می‌شود، اثر ادبی نیز در خوانش خواننده، دوباره زندگی و موجودیت می‌یابد. (امامی، ۱۳۸۶، ۴۸). طبق این نظریه تأکید بر درک اثر با توجه به وضعیت مؤلف، نویسنده یا شاعر شیوه‌ای ظالمانه است. وی هر چند بر نقش خواننده در خوانش و درک و دریافت اثر تأکید می‌ورزد ولی درک صحیح را ناشی از خوانش فعال اثر می‌داند. چون خوانش فعال توسط خواننده‌ای هوشمند، سبب بازتولید متن می‌شود در حالی که خوانش غیر فعال، تنها متن را مصرف می‌کند (امامی، ۱۳۸۶، ۵۰) و از این حیث است که می‌توان از زاویه‌ای تازه به بررسی اثر پرداخت و امیدوار بود که ابهامات موجود در متن برطرف گردد.

با توجه به مطالب فوق باید اضافه کرد؛ جهت رسیدن به این نوع نگرش انجام برخی اقدامات زمینه‌ای ضروری است. از اقداماتی که می‌تواند در پرداختن به متون با خوانش‌های متنوع یاریگرمان باشد بازنویسی اثر است. اما باید در نظر داشت که بازنویسی نباید به قیمت تخلیه اثر از ارزش‌های زیباشناختی صورت پذیرد در غیر این صورت نه تنها بازنویسی نمی‌تواند یاریگر دانشجو در تحلیل اثر باشد بلکه ضربه‌ای مهلک بر پیکره اثر نیز خواهد بود؛ پس بازنویسی‌های غیر هدفمند از این مقوله خارجند و نمی‌توانند راهگشای خوانندگان چنین آثاری باشند.

از آن جایی که دانشجویان مقاطع مختلف رشته زبان و ادبیات فارسی، آن چنان گرفتار الفاظ و نوشته‌های مبهم تاریخ بیهقی می‌شوند که مجالی برای بررسی متن با رویکردهای نو

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۷

تأثیر بازنویسی تاریخ بیهقی بر خوانش فعال (مورد مطالعه نقد روان‌شناختی) □ ۳

نمی‌یابند لازم است پس از آگاهی و آشنایی کامل دانشجویان با ارزش و اهمیت متن و جایگاه آن میان آثار ادبی، درکی سریع و صحیح از اثر داشته باشند تا در مرحله بعد گام مؤثر را جهت خوانش فعال اثر بردارند.

تاریخ بیهقی از جمله آثاری است که به دلایل فراوانی از جمله تأثیر پذیرفتن از ترسل عربی، گم شدن مرجع ضمیر، تعدد و تنوع شخصیت‌ها، طولانی بودن جملات و آشفتگی کاربرد ضمائر، که کلاً دست‌اندازهای خوانش تاریخ بیهقی محسوب می‌شوند معمولاً برای دانشجویان اثری است مبهم. آنان چنان گرفتار ظاهر الفاظ، معنی و مفهوم آن می‌گردند که فرصتی برای بررسی‌های دقیق و عمیق جهت برطرف شدن ابهامات متن و پرداختن به فرامتن نمی‌یابند؛ برای روشن شدن چنین کتاب ادبی تاریخی برجسته‌ای لازم است بازنویسی روان از مطالب آن در اختیار دانشجویان رشته ادبیات فارسی قرار گیرد.

به لحاظ ابهامات و دست‌اندازهای فراوانی که در نثر تاریخ بیهقی موجود است؛ امکان تسلط کافی و کامل بر متن در یک نیم سال تحصیلی برای دانشجویان حاصل نمی‌شود بدین لحاظ مجال پرداختن به تحلیل‌های سبک‌شناسانه و بررسی اثر با دیدگاهی ساخت‌شکنا نه فراهم نمی‌شود پس لازم است تا با نگارشی روان و ساده از این اثر برجسته، فرصتی برای رسیدن به برداشت‌هایی نو فراهم آوریم.

با توجه به ویژگی‌های خاصی که در بیان و قلم ابوالفضل بیهقی وجود دارد در برخی موارد با پرسش‌هایی مواجه می‌شویم که لازم است با اندکی تأمل با دیدگاهی برگرفته از نقد روان‌شناسانه مورد دقت نظر قرار گیرند.

نقد روان‌شناسانه

قبل از پرداختن به تاریخ بیهقی با دیدگاهی برگرفته از نقد روان‌شناسانه لازم است تا اندازه‌ای عناصر تشکیل‌دهنده این نوع نقد که بر پایه روان‌شناسی تحلیلی استوار است مورد دقت نظر قرار گیرد. لازم به ذکر است نظریات یونگ در این زمینه حائز اهمیتند.

نقد روان‌شناسانه بر روان‌شناسی تحلیلی بنا شده است و روان‌شناسی تحلیلی «یونگ»، از

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۷

ایده‌ها و راهکارهای برگرفته از مراقبه، تصویرسازی ذهنی (چاکرا (chakras) تصاویری معنوی که فرد برای نزدیک شدن به خدا، در ذهن خود می‌سازد)، تحلیل رؤیا، شفای روحانی، صوفی‌گری، آیین بودایی، طالع‌بینی و تجربه‌های پس از مرگ افراد تأثیر گرفته است (وست، ۱۳۸۳، ۶۲). پس می‌توان بر این باور بود که در حقیقت «یونگ» پایه‌گذار ارتباط روان انسان با امور ماورایی است و همین نکته سبب ایجاد نظریه‌ها و راهکارهایی نو در برخورد با بیماران روانی می‌شود. اولین موضوع قابل بررسی در اندیشه «یونگ» که با نظریه «فروید» در تقابل است «ناخودآگاه» است. او می‌گوید: واژه «ناخودآگاه» ابداع «فروید» نیست و از مدت‌ها پیش در فلسفه آلمان، واژه‌ای شناخته شده بود. مثلاً فلاسفه‌ای چون «کانت»^۱، «لایبنیتس»^۲ و دیگران آن را می‌شناختند و هر کدام تعریف بخصوصی از آن داشتند. پس از مشخص شدن این نکته که «ناخودآگاه» از برساخته‌های «فروید» نیست باید اذعان داشت که: برخلاف نظریه «فروید»، «یونگ» معتقد است که «ناخودآگاه» چون زباله‌دانی زیر «خودآگاه» قرار ندارد بلکه تشکّل و گستره‌ای نامشخص است که بیش از اندازه یا کم بها دادن بدان امری واهی است (یونگ، ۱۳۸۷، ۷۲). باز در این زمینه می‌توان گفت: به نظر «یونگ» برخلاف «فروید» «ناخودآگاه» زباله‌دان «خودآگاه» نیست بلکه فوق‌العاده اسرارآمیز بوده مملو از اندیشه‌ها و رویدادهای آینده و هم‌چنین گذشته‌اند. (اسنودن، ۱۳۸۷).

لایه‌های روان در نظر «یونگ»

«در نظر «یونگ»، لایه‌های کهن روان در نفس‌مان بر جای مانده‌اند «بسان بستر کهن رودخانه‌ای که در آن، آب هنوز روان است». به اعتقاد وی «هیچ چیز هرگز از دست نرفته است». «یونگ» معتقد است شخصیت اسطوره‌ای به «ساختار روانی مثالی به غایت کهنی متعلق است که هنوز به درستی از اقلیم بهیمی جدا نشده است». این شخصیت اسطوره‌ای، که ریشه در لایه‌های عمیق و کهن روان دارد منحصراً و اساساً نمودار یک تن و یک فرد نیست، بلکه

1 - Kant

2 - Leibniz

تأثیر بازنویسی تاریخ بیهقی بر خوانش فعال (مورد مطالعه نقد روان‌شناختی) □ ۵

تجسس و مظهر جمع و کلیتی است و بنابراین تکرارپذیر است و می‌تواند به اقتضای زمان و مکان به کرات ظهور کند، البته هر بار با دگرگونی‌هایی چند. (ستاری، ۱۳۸۴، ۲۰)، پس می‌توان گفت که شخصیت اسطوره‌ای در نظر یونگ با لایه‌های روان که خودآگاه و ناخودآگاه نیز اجزای آن هستند ارتباط تنگاتنگی پیدا می‌کند.

صورت مثالی، «ارکی تایپ»^۱ یا تصویر ازلی^۲

به گفته «یونگ» صورت‌ها و شکل‌ها و رفتارهایی که ماهیت دسته جمعی دارند، در همه جای دنیا عناصری هستند که از ترکیبشان افسانه‌ها به وجود می‌آیند. افسانه‌هایی که هر چند منطقه جغرافیایی پیدایش یکسانی ندارند، اما شباهت‌های فراوانی می‌توان در آن‌ها یافت. این شباهت‌ها که تقریباً در تمام افسانه‌ها و اساطیر اقوام مختلف تکرار می‌شوند «ارکی تایپ»^۳ هستند. در حقیقت کهن‌الگوها چه در شکل و چه در محتوا مایه‌ای از ویژگی‌های باستانی و الگوهای اسطوره‌ای دارند پس به راحتی می‌توان گفت: الگوهای اسطوره‌ای خالص در داستان‌های جن و پری، اساطیر و افسانه‌ها و اعتقادات عامیانه نمود پیدا می‌کند. چون چنین داستان‌هایی مایه مشترک افسانه‌ها و داستان‌ها و اعتقادات عامیانه همه مردم است، از هر ملیت و قومی که باشند برای تبیین این اندیشه و روشن نمودن این ایده، توجه به حماسه «اودیسه»^۴ خالی از لطف نیست. در «اودیسه»، «اولیس»^۵ به اعماق زمین می‌رود تا با «تیرسیاس»^۶ غیبگو، مشورت کند این تصویر دقیقاً بیانگر مکانیسم روانی فرورفتن ذهن «خودآگاه» به درون لایه‌های عمیق‌تر روان «ناخودآگاه» است. لایه‌های تاریک و ناشناخته‌ای که در حقیقت تمام خصوصیات غیر شخصی و اسطوره‌ای یا کهن‌الگویی از آن نشأت می‌گیرد (یونگ، ۱۳۸۲، ۵۲). بدین ترتیب هر نکته خاصی را در داستان‌ها و افسانه‌ها می‌توان ردیابی کرد و به این نتیجه

1 - archetype

2 - primordial image

3 - Odysseus یا Odise

4 - Ulysses

5 - Tiresias

رسید که به واقع چنین اندیشه‌هایی مایهٔ مشترک همهٔ افسانه‌ها هستند. به عقیدهٔ «یونگ»، «ناخود آگاه» جمعی دو جنبهٔ اصلی دارد که عبارتند از الگوهای باستانی و دیگری غرایز، این دو جزء متعلق به «ناخود آگاه» جمعی بوده و شامل جنبه‌های ارثی شناخته شده در سطح جهانند (اسنودن^۱، ۱۳۸۷، ۸۰). «آرکی‌تایپ»ها در اصل ذخایری از تجاربند که در طول تاریخ بشریت تکرار شده‌اند. هر فردی هنگام تولد، این ذخایر تجربه را با خود به همراه دارد. تجاربی که در لایه‌های عمیق «ناخود آگاه» جای دارند و در تخیلات و رؤیاها نمود پیدا می‌کنند. «آرکی‌تایپ»ها وجود جسمانی، در جهان مادی ندارند؛ بلکه همان‌گونه که ذکر شد تجاربی در لایه‌های عمیق «ناخود آگاه» هستند، رؤیاها و تخیلات، دروازه‌هایی برای ورود به آن را ایجاد می‌کنند. البته باید متذکر شد که نمود تصاویر «ناخود آگاه» بر اساس ذخایر «آرکی‌تایپ»ی در افسانه‌های هر قوم نسبت به اقوام دیگر متفاوت است. نمادهایی مانند پیرزن، آدم حقه‌باز، جوانک ابله و آدم بده (اسنودن، ۱۳۸۷، ۸۲). «آرکی‌تایپ»ها یا الگوهای باستانی هم جنبه‌های مثبت دارند هم جنبه‌های منفی. به طور کلی انعکاسی از تعادل روان ما می‌باشند. «یونگ» در مورد غرایز که جنبهٔ دیگر «ناخود آگاه» جمعی هستند معتقد است که «ناخود آگاه» تحت تأثیر دو غریزهٔ جدی است یکی میل جنسی و دیگری قدرت‌طلبی؛ میل جنسی برای بقای نسل و قدرت‌طلبی جهت حفظ فرد است. قدرت‌طلبی و توجه به مسایل سیاسی را در دربار غزنویان می‌توان در گفته‌ها و رفتارهای بیهقی مشاهده کرد چیزی که به ناخود آگاه روان او بر می‌گردد. پس هدف از بررسی و تحلیل آثار برجستهٔ ادب فارسی، رسیدن به صورت‌های مثالی یا «آرکی‌تایپ»ی «یونگ» است چون به عقیدهٔ نگارنده، از این طریق می‌توان علاوه بر گشودن برخی رازهای مستتر در لابه‌لای واژه‌ها، شخصیت پدیدآور را نیز تا اندازه‌ای نه تنها با پرداختن به متن بلکه از قراین پنهان در اثر دریافت. با مطالعهٔ اثر سترگی چون تاریخ بیهقی چیزی که برای اولین بار جلب نظر می‌کند تکرار جملاتی است که مرتباً برای جلب اعتماد خواننده مطرح می‌شود و تأثیر عمیق روان‌شناسانه بر خوانندهٔ متن دارد. در این خصوص می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد: «من این دانم که نبشتم و برین گواهی دهم در قیامت، و آن کسان که آن

1 - Snowden, Ruth

محضرها ساختند، ایشان را محشری و موقفی قوی خواهد بود، پاسخ خود دهند». (بیهقی، ۱۳۷۵، ۲۱) جای دیگر این گونه بیان می‌کند: «... و همیشه می‌خواستم که آن را بشنوم از معتمدی که آن را به رأی‌العین دیده باشد». (همان، ۱۶۲) یا سخنان راست خود را چنین مطرح می‌کند: «سخنی راست باز می‌نمایم و چنان دانم که خردمندان و آنان که روزگار دیده‌اند و امروز این را برخوانند، بر من بدین چه نیشتم عیبی نکنند که من آن چه نیشتم از این ابواب حلقه در گوش باشد و از عهده آن بیرون توانم آمد». (همان، ۲۰۳)

و موارد متعدد دیگر از این دست. به هر روی ابوالفضل بیهقی تلاشی وافر جهت جلب اعتماد مخاطب دارد و این نکته‌ای قابل تأمل است. اگر زمینه‌های روان‌شناختی اثر را در نظر بگیریم چه‌بسا در همان نگاه اول دو شرط عمده مورخ را که «صداقت» و «آگاهی» است برای ابوالفضل بیهقی به اثبات برسانیم. اما هیچ‌گاه به این نمی‌اندیشیم که آیا مورخ مجاز است به گونه‌ای تاریخ‌بنگارد که مخاطب را به مسیر دلخواه خود بکشاند و شخصیت‌ها را آن‌گونه که می‌خواهد معرفی کند؟ در پاسخ به این پرسش معمولاً در نگاه اول پرداختن به خوبی‌ها و بدی‌ها را نمونه می‌آوریم و این را نیز از صداقت نویسنده می‌دانیم. چون در کارش صادق است پس بدی‌ها را می‌گوید حتی اگر از جانب دوستی سر زده باشند. در داستان بوبکر حصیری، پسر او را چنین معرفی می‌کند: «و ابوالقاسم پسرش بانگ بر غلامان زد، که هشیار بود و سوی عاقبت نیکو نگاه کردی... باقی باد این مهتر و دوست نیک» (بیهقی، ۱۳۷۵، ۲۱۰) و باز پرسشی که پیش می‌آید این است که آیا او بدی‌ها و خوبی‌ها را آن‌گونه که بوده است مطرح کرده یا آن‌گونه که خواسته است؟ مسلماً نمی‌توان ذهنیت، تفکر و اندیشه بیهقی را جدای از نوشته و کتابش دید. چون مطالب و جریانات تاریخی از صافی ذهن او گذشته‌اند پس رنگ بیهقی و افکار او را به خود گرفته‌اند.

رفتارهایی که چند صد سال پیش، از شخصیت‌های تاریخ بیهقی سر زده‌اند به آن طریقی که بیهقی مطرح کرده است و جریانات تاریخی را آن‌گونه که او شرح داده است با لایه‌های روانش بیگانه نیستند و شاید همان صورت‌های مثالی باشند که تبار ایرانی از هزاران سال پیش با خود داشته است چون باز به گفته «یونگ»، صورت‌های مثالی میان اقوام مختلف، یکسان

است ولی در هر قوم و جامعه‌ای بروز و نمودی مناسب آن قوم و جامعه پیدا می‌کنند. برای روشن شدن اهمیت «آرکی‌تایپ»ها باید اذعان داشت که سخن عقل الهی و مثل افلاطونی نیز بر سر «آرکی‌تایپ»هاست. در حقیقت هر جا سخن از عقل الهی است بدان مفهوم که در فلسفه اسلامی مورد توجه است یا از مثل افلاطونی و جهان معقول «افلاطون» سخن به میان می‌آید منظور توجه به «آرکی‌تایپ»های یکسان است (دهقان، ۱۳۸۴، ۴۴).

پس از شرح فوق به معرفی دو کهن‌الگوی برجسته که در شخصیت ابوالفضل بیهقی قابل تشخیص است می‌پردازیم.

نقاب^۱

نقاب نمونه‌ای از فردیت کاذب است که در آن انتظار اجتماعی، کنترل‌کننده است؛ در حقیقت بروز رفتارهایی از فرد با توجه به عرف جامعه و پنهان‌سازی شخصیت واقعی خود. البته نقاب و مسأله پنهان کردن برخی جنبه‌های شخصیت، همیشه منفی نیست چون بر این اساس هیچ‌گاه فرد غیر قابل پیش‌بینی و بی‌ثبات نخواهد بود، اما نتایج منفی که می‌تواند به دنبال داشته باشد این است که اگر کهن‌الگوی نقاب بر تمام شخصیت فرد مسلط شود می‌تواند جایگاه مناسبی برای رشد روان‌آزردگی^۲ شود (یونگ، ۱۳۸۳، ۲۳-۲۲).

سایه^۳

همان‌گونه که از لفظ سایه هویدا است هر تصویر خاکستری رنگ و سایه روشنی است که برای ما کاملاً واضح و شناخته شده نباشد؛ شاید «یونگ» به همین دلیل این لفظ را برای جنبه‌ای از شخصیت انسان در نظر می‌گیرد؛ چون به واقع بخشی از شخصیت حتی برای خود

1 - persona

۲ - منظور از روان‌آزردگی آن است که اگر فردی خود را با پرسونا یا نقاب خویش یکسان انگارد ناگزیر خواهد بود من حقیقی خویش را که از هر نقاب و پرسونایی متمایز است انکار کند و چنین چیزی در نهایت در روان فرد گونه‌ای از آزردگی و از خود بیگانگی شخصیتی ایجاد می‌کند.

3 - shadow

شخص نیز روشن و واضح و آشکار و شناخته‌شده نیست. ابعادی از شخصیت که حاوی جنبه‌های منفی است و شخص به راحتی حاضر به پذیرش آن نیست. «یونگ»، سایه را مسأله‌ای اخلاقی می‌داند که کل شخصیت «من» را به مبارزه می‌طلبد. شناخت سایه مستلزم درک و پذیرفتن همه جنبه‌های تاریک شخصیت (جنبه‌های تاریک شخصیت همان حقارت‌های تشکیل‌دهنده سایه هستند که پذیرفتن آن‌ها برای هر شخص بهنجار سخت است) است. شناخت سایه از شناخت «آنیما» و «آنیموس» آسان‌تر است (یونگ، آیون، ۱۳۸۳، ۱۶). در اصل سایه همان بخش «ناخودآگاه» شخصیت است که شامل ضعف‌ها و جنبه‌های دیگر شخصیت می‌شود و شخص حاضر به پذیرفتن آن نیست. هر چه بیشتر از سایه بی‌خبر باشیم تاریک‌تر و سیاه‌تر به نظر می‌رسد چون محتوای روانی سرکوب شده هرگز تصحیح نمی‌شود. خود و سایه به صورت یک جفت متعادل با هم عمل می‌کنند. «سایه» اولین لایه پنهان شخصیت است که در تحلیل روانی ظاهر می‌شود. باز تکرار می‌شود که سایه بخش تاریک شخصیت ماست. هر چه پست و غیر متمدن باشد در رویاها معمولاً به شکل تیره و منفی می‌آید و معمولاً هم‌جنس خواب بیننده است (استودن، ۱۳۸۷، ۸۶). نکته قابل توجه این است که وقتی سایه برون‌فکنی می‌شود خود فرد دیگر را بد می‌بیند و به راحتی جنبه‌های منفی خود را انکار می‌کند. و در صورتی که شهامت داشته باشیم و برون‌فکنی‌های سایه خود را قبول کنیم آن وقت از سایه باخبر می‌شویم. «یونگ» در مورد سایه معتقد است که گروه‌ها، روانی جمعی دارند که روح عصر است و این روح سایه‌ای جمعی دارد که می‌تواند فوق‌العاده خطرناک باشد. بر خلاف «نقاب»، سایه آن بخش از شخصیت است که فرد ترجیح می‌دهد آشکار نشود. سایه شامل بخش‌های تاریک، سازمان نیافته یا سرکوب شده فرد است یا به تعبیر «یونگ» هر چیزی که از تأیید آن در مورد خودش سرباز می‌زند و همیشه از طرف آن تحت فشار است از قبیل صفات تحقیرآمیز شخصیت و سایر تمایلات نامتجانس. سایه همواره تکانه‌هایی را فرا می‌خواند که از بخش غریزی و حیوانی ماهیت انسان برخاسته‌اند (پالمر، ۱۳۸۵، ۱۷۳-۱۷۲). سایه منطبق بر ضمیر ناهشیار شخصی است. این پدیده نیز چون همه اشخاص، به ناچار در آن سهیم‌اند، نوعی جلوه جمعی است (وولف، ۱۳۸۶، ۵۸۸). یکی از مفسران بی‌بدیل تفکرات ابن عربی

درباره سایه چنین می‌گوید که بی‌ارتباط با سایه مورد نظر «یونگ» نیست: سایه‌های اشیایی که بر زمین قرار می‌گیرد به سیاهی میل می‌کند. این دارای معنایی نمادین است به دو دلیل اول این که مصدر سایه امری است مطلقاً ناشناخته و شناخته ناشدنی، در مرحله بعد، سیاهی سایه نشان دهنده این است که میان آن و مصدرش فاصله وجود دارد (ایزوتسو^۱، ۱۳۸۵، ۱۱۲ - ۱۱۱). برای تأیید این نظریه از گفته‌های «ابن عربی» شاهد می‌آورد: «این سایه به صورت غیب مجهول بر اعیان ممکنات امتداد یافت. آیا نمی‌بینی که سایه‌ها به سمت سیاهی میل می‌کنند؟ این اشاره است به خفایی در وجود، که خود ناشی از بعد مناسب میان آن‌ها و اشخاص است که آن‌ها ظل ایشان می‌باشند. بنابراین حتی اگر شخص سفید باشد سایه او به سیاهی میل می‌کند.» (ابن عربی، ۱۳۸۷، ۱۱۴ - ۱۰۲). در گفته‌های ابن عربی نیز سایه تیره و مبهم است. اکنون جهت روشن‌تر شدن نقد روان‌شناسانه تاریخ بیهقی به ذکر نمونه‌هایی در این اثر با خوانشی فعال می‌پردازیم.

بیهقی صداقت‌پیشه است یا صداقت‌گریز؟!

آیا می‌توانیم به تمام مطالب مطرح شده در تاریخ بیهقی خصوصاً قسمت‌هایی که جهت جلب اعتماد خواننده نوشته است اعتماد کنیم؟ چرا ابوالفضل بیهقی در جای‌جای کتابش بر حقیقت‌گویی تأکید دارد؟ اگر با تکیه بر ظاهر و الفاظ تاریخ بیهقی آن را مورد بررسی قرار دهیم به همان نتیجه‌ای می‌رسیم که از ده‌ها سال پیش راجع به این اثر گفته شده است این که: دو شرط اصلی مورخ «صداقت و آگاهی» است و بیهقی در حد کمال، صادق و آگاه است. منکر آگاهی بیهقی از بسیاری از مسایل عصر خود نیستیم؛ اما به نظر می‌رسد صداقت او زیر سؤال باشد! یکی از دلایل اصلی ما در این‌باره این است که چرا پس از مطالعه صفحاتی از تاریخ بیهقی با برخی شخصیت‌ها ارتباط عاطفی عمیقی برقرار کرده برخی دیگر را به همین دلیل رد می‌کنیم؟ چه می‌شود که از شخصیتی مانند بوسهل زوزنی متنفر می‌شویم، احمدبن حسن میمندی را فردی مصمم و آگاه و دوراندیش می‌یابیم، بونصر مشکان را بسیار محترم و

1 - Izutsu

حسنک را کاملاً مظلوم، مسعود را جسور و محمد را چندان نمی‌شناسیم! اگر مورخ از هر گونه جانب‌داری شخصی به دور است و باید از اظهار نظر شخصی بپرهیزد پس این وضعیت چگونه پیش می‌آید؟! نکته جالب‌تر این است که خواننده به راحتی قادر به دریافت چنین موضوعی نیست. در حقیقت نویسنده با قلم سحر خود و با تکنیک‌های روان‌شناسانه قوی توانسته است به گونه‌ای عمل کند که از طرفی به ظاهر همان صداقت معروف خود را نشان دهد و از طرف دیگر بنا به میل و خواسته خود مخاطب را به هر سمت و سویی بکشاند. اگر نوشته‌هایی که در جهت جلب اعتماد خواننده است از متن استخراج گردد و مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد قطعاً آرکی تایپ نقاب که بیهقی سمبل آن است به وضوح دریافت می‌شود. بیهقی به دنبال پنهان کردن چه بوده است؟ و چه مسایلی را تا حد امکان پوشیده نگه داشته است؟ آیا درباری بودن وی در این امر دخالت داشته یا خیر؟ یا این که به خاطر پابرجا ماندن کتابش این گونه محافظه‌کارانه عمل کرده است؟ این نکته را نباید فراموش کرد که بیهقی از سن ۶۳ سالگی به بعد به نگارش کتابش روی می‌آورد یعنی در ایام پیری و زمانی که از تمام کارهای دولتی کناره گرفته و گوشه عزلت برگزیده است. با این اوصاف آیا او آن زمان نیز مجبور به محافظه‌کاری بوده است؟ آیا مجبور بوده است ظلم و تعدی و تجاوز شخصیتی مانند حسنک وزیر را ببوشاند تا او را مظلوم جلوه دهد. ظلم و تعدی که بیهقی اشاره‌ای ضعیف بدان دارد. در انتهای داستان حسنک وزیر پس از به تصویر کشیدن مظلومیت مطلق او چنین می‌گوید: «... و اگر زمین و آب مسلمانان به غضب بستند نه زمین ماند و نه آب، و چندان غلام و ضیاع و اسباب و زر و سیم و نعمت هیچ سود نداشت». (بیهقی، ۱۳۷۵، ۲۳۵) جایی دیگر از زبان مسعود چنین می‌گوید: «... و اکنون می‌فرماییم به عاجل الحال تا رسم‌های حسنکی نورا باطل کنند و قاعده کارها به نشابور در مراعات و جز آن همه به رسم قدیم بازبرند بدان وقت که بهرات بودیم و آن را ناپسند می‌بودیم اما روی گفتار نبود و آن چه کردند خود رسد پاداش آن بدیشان» (همان، ۳۲) از زبان صاعد به طرفداری از میکائیلیان می‌گوید: «... و بر ایشان که مانده‌اند ستم‌های بزرگ است از حسنک و دیگران که املاک ایشان موقوف مانده است و اوقاف اجداد و آباء ایشان هم از پرگار افتاده و طرق و سبل بگردیده» (همان، ۳۳)

و بوسهل را با توجه به نمونه‌های زیر ستمکار بنماید؟ «... و به روزگار گذشته که امیر شهاب‌الدوله به هرات میبود، محتشم‌تر خدمتکاران او این مرد بود، اما با مردمان بدساختگی کردی و درشت و ناخوش و صفرایی عظیم داشت» (همان، ۲۱) جای دیگر از جفاهای بوسهل چنین می‌گوید: «... و این نه از آن می‌گویم که من از بوسهل جفاها دیده‌ام که بوسهل و این قوم همه رفته‌اند و مرا پیدا است که روزگار چند مانده است، اما سخنی راست باز می‌نمایم و چنان دانم که خردمندان و آنان که روزگار دیده‌اند و امروز این را برخوانند، بر من بدین چه نبشتم عیبی نکنند که من آنچه نبشتم از این ابواب حلقه در گوش باشد و از عهدۀ آن بیرون توانم آمد.» (همان، ۲۰۳) از شرارت و زعارت بوسهل می‌گوید: «این بوسهل مردی امام‌زاده و محتشم و فاضل و ادیب بود، اما شرارت و زعارتی در طبع وی مؤکد شده - لا تبدیل لخلق‌اله - و با آن شرارت دلسوزی نداشت و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم‌گرفتی و آن چاکر را لت زدی و فرو گرفتی، این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تضریب کردی و المی بزرگ بدین چاکر رسانیدی و آنگاه لاف زدی که فلان را من فروگرفتم - و اگر کرده دید و چشید - و خردمندان دانستندی که نه چنان است و سری می‌جنابیدندی و پوشیده خنده می‌زدندنی که وی گزاف گوی است.» (همان، ۲۲۶) با توجه به این تعاریف چرا شخصیت‌هایی را که به نظرش منفی بوده‌اند به گونه‌ای معرفی کرده است که از حال و هوای حاکم بر آن بخش از نوشته‌هایش به راحتی می‌توان حس تنفر او را که از قضا مخاطب را نیز به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد درک کرد. او هر شخصیت را آن گونه که در اندیشه‌اش می‌باشد به خواننده معرفی می‌کند؛ حتی خوبی‌ها و بدی‌ها را با هم می‌آورد اما آیا واقعاً صادقانه خوبی‌ها و بدی‌ها را مطرح می‌کند؟! چرا ما از حسنک فقط چهره‌ای مظلوم در تاریخ بیهقی می‌بینیم؟ مگر نه این است که حسنک به گفته خود بیهقی از تجاوز و تعدی بری نبوده است؛ پس چه می‌شود که مظلومیت او بر ستم و تجاوزش غلبه می‌کند؟ وقتی خواننده با خوانشی غیر فعال به اثر می‌پردازد کاملاً سطحی بر منصف بودن نویسنده حکم می‌دهد؛ اما هنگامی که قطعات پازل را کنار هم بچینیم به نتایجی خلاف آن چه در دست است می‌رسیم. برای روشن شدن این موضوع اشاره به این نکته ضروری است که انسان دوجنبه دارد: جنبه‌ای

تأثیر بازنویسی تاریخ بیهقی بر خوانش فعال (مورد مطالعه نقد روان‌شناختی) □□ ۱۳

که مناسب تاریخ است و جنبه دیگری که مناسب آثار داستانی است. آنچه در آدمی مشهود و قابل رؤیت است - یعنی کلیه اعمالش و آن بخش از زندگی معنوی‌اش که بتوان از اعمالش نتیجه گرفت - در قلمرو تاریخ جا می‌گیرد. اما جنبه خیالی رمانتیک او که شامل احساسات و شهوات ناب، یعنی رؤیاهای خوشی‌ها و شادی‌ها و غم‌ها و با خود خلوت کردن‌هاست که ادب و شرم و حیا مانع از آن می‌شود که آن را بر سر زبان بیاورد و بیان این جنبه از طبیعت انسانی یکی از وظایف عمدهٔ رمان است. (فورستر، ۱۳۸۴، ۶۷-۶۶). در حقیقت می‌توان تاریخ بیهقی را نیز رمانی دانست که خاطره‌های تاریخی منشأ ظهور آن بوده است. اما در پرورش متن این اثر، گویی تاریخ تنها، حکم معرفی‌کنندهٔ شخصیت‌ها را داشته است. تاریخ است که شخصیت‌ها را در اختیار بیهقی قرار می‌دهد. اما پس از آن، نویسنده است که تصمیم می‌گیرد کدام جنبه از فعالیت شخصیت‌های تاریخی را بازنمایی کند و کدام یک را تغییر دهد. او می‌داند که برای ترتیب دادن یک متن منسجم و معنادار و البته نه بازگویی صرف تاریخ، به چیزی بیشتر نیاز دارد، پس در یک فرایند، دست به بساختن شخصیت‌هایی می‌زند که به کمک آن‌ها زنجیرهٔ علی و معلولی حوادث را از حالت تاریخ نامه‌ای خارج کند و به فضای رمان وارد سازد. با توجه به این نکات، از یک طرف، بازنویسی اثری چون تاریخ بیهقی و از طرف دیگر خوانش فعال آن است که می‌تواند زمینه‌ساز نقدهای نویی چون نقد روان‌شناسانه و پرداختن به کهن‌الگوهایی چون نقاب و سایه باشد.

ساخت‌شکنی برخی جریان‌ات تاریخ بیهقی نتیجهٔ خوانش فعال اثر است

برای نشان دادن اهمیت پرداختن به لایه‌های فرامتنی و رسیدن به ساخت‌شکنی در تاریخ بیهقی با استناد به قراین موجود در متن، جریان سیاسی عزل محمد و به سلطنت رسیدن مسعود را می‌توان این‌گونه تحلیل کرد: خلفای عباسی در زمانی حکم می‌راندند که رقبای قوی چون فاطمیان داشتند. قصد این رقبا تأثیر بر رجال درباری سلاطین همسایه بود؛ و این تهدیدی بسیار جدی برای عباسیان قلمداد می‌شد. اگرچه در ابتدا محمود غزنوی برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود از خلفای عباسی فرمان می‌گرفت ولی در اواخر کار،

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۷

محمود غزنوی به علت پیروزی‌های پی‌درپی و ضعف خلفای عباسی چندان اعتنایی به آنان نشان نمی‌داد؛ هم‌چنین خلیفه فاطمی نیز با ارسال هدایایی به دست حسنک وزیر، برای سلطان محمود نظر او را نسبت به خود جلب کرده بود. خلیفه پس از اطلاع از این جریان خشمگین شده، دستور بازداشت حسنک را صادر می‌کند؛ اما محمود نه تنها به این درخواست وقعی نمی‌نهد بلکه حتی لفظ توهین‌آمیز «پیر خرفت شده» را در مورد خلیفه به کار می‌برد. این حادثه مصادف است با اعطای سمت ولایت‌عهدی به محمد از جانب محمود. یکی از حامیان این انتصاب حسنک وزیری است که متهم به طرفداری از اسماعیلیان است.

از طرف دیگر مرگ محمود غزنوی به نوعی مشکوک است. بیهقی بسیار خلاصه مرگ او را ذکر می‌کند و به جزئیات نمی‌پردازد. بیهقی در مورد مرگ و تدفین محمود این‌گونه اشاره می‌کند: «نماز خفتن آن پادشاه را در باغ پیروزی دفن کردند و ما همه در حسرت دیدار وی بماندیم که هفته‌ای بود تا که ندیده بودیم.» (بیهقی، ۱۳۷۵، ۱۱) مخفی کردن مرگ او تا چند روز و سپس دفن شبانه این سلطان بزرگ سؤال برانگیز است. شاید مرگ محمود طبیعی نباشد و شاید خلیفه با تطمیع و تهدید، لشکریان و بزرگان دربار را ناگزیر به خلع امیر محمد و به سلطنت رساندن امیر مسعود کرده باشد.

دلیل دیگری که فرضیه فوق را قوت می‌بخشد جایی است که بیهقی شفاعت خلیفه را از حاکم اصفهان بوجعفر کاکویه مطرح می‌کند، که در اصل نه شفاعت بلکه دستور خلیفه به مسعود بوده است (همان، ۱۳) پس امیری که حتی اجازه عزل یک فرماندار از نواحی تابعه خود را ندارد چگونه بی‌اذن خلیفه می‌تواند ولی‌عهدی محمد را باطل کرده و به جای وی بر اریکه سلطنت تکیه دهد. با کنار هم قرار دادن موارد فوق چیزی که به ذهن می‌رسد این است که شاید خلیفه عباسی خود کودتای مرگ محمود و عزل محمد را طراحی کرده باشد.

در موردی دیگر باز با استناد به شواهدی چون: «در این حضرت بزرگ که همیشه باد بزرگانی‌اند که اگر به راندن تاریخ این پادشاه مشغول گردند تیر بر نشانه زنند و به مردمان نمایند که ایشان سوارانند و من پیاده ...» (همان، ۱۶۱) یا این‌که می‌گوید: «... ولکن چون دولت ایشان را مشغول کرده است که از شغل‌های بزرگ اندیشه می‌دارند و کفایت می‌کنند و میان

تأثیر بازنویسی تاریخ بیهقی بر خوانش فعال (مورد مطالعه نقد روان‌شناختی) □ ۱۵

بسته‌اند تا به هیچ حال خللی نیفتد که دشمنی و حاسدی و طاعنی شاد شود و بکام رسد.»
(همان، ۱۶۱)

این پرسش پیش می‌آید که چرا غیر از بیهقی نویسنده دیگری در مورد غزنویان تاریخ نرانده است؟ روشن است اوضاعی را که بیهقی کم و بیش جسسته و گریخته و گاهی به ناچار بی‌پرده مطرح می‌کند حاکی از خفقان و استبداد حاکم بر عصر غزنویان است. بیهقی صداقت پیشه! گاهی تا آخرین نکته از جزئیات داستان‌ها پیش می‌رود و گاهی حتی مختصری از آن را ذکر نمی‌کند؛ پس سکوت این نویسنده خود گویای حقیقی آن اوضاع نابسامان است و بیهقی با داستان‌پردازی‌هایش در پی کتمان آن اوضاع بوده است. در نهایت می‌توان نتیجه گرفت تاریخ بیهقی بازآفرینی گزیده‌ای از وقایع دوره غزنویان است به انشای توانای ابوالفضل بیهقی. البته پرداختن به این ابعاد با نگاهی تخصصی به تاریخ بیهقی در قالب یک مقاله نمی‌گنجد و نیاز به کارهای گسترده‌تری چون پایان‌نامه‌های دانشجویی و تألیف کتاب است.

نتیجه

با ذکر مطالب فوق چنین نتیجه می‌شود که تکیه بر ظاهر الفاظ نمی‌تواند راه‌گشای ما در رسیدن به معنی حقیقی متن باشد بلکه باید با دیدگاهی که هم‌چون تعبیر رؤیاست به تحلیل متون کلاسیک پرداخت. در حقیقت همان‌گونه که در تعبیر رؤیا همواره بار معنایی رؤیا بر دوش نکته‌ای به ظاهر جزئی و یکسره بی‌اهمیت و حاشیه‌ای است؛ در بسیاری از عبارات تاریخ بیهقی نیز گاه باید همه‌معنا را در واژه‌ای به ظاهر حاشیه‌ای سراغ کرد تا به نتیجه رسید. پس نه تنها تاریخ بیهقی بلکه تمامی آثار منظوم و مثنوی کلاسیک ادب فارسی، باید از وجوهی نو مورد دقت نظر قرار گیرند و تنها از این طریق است که می‌توان امیدوار بود که دانشکده‌های زبان و ادبیات فارسی سرتاسر کشور از حالت یکسانی و تکرار و تقلید خارج شوند و خوانش فعال جایگزین خوانش‌های غیر فعال و کشف جنبه‌های مبهم آثار، جایگزین مصرف متن و تکرارهای سرد و کسل‌کننده گردد.

منابع و مآخذ

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۷

۱۶ □ تأثیر بازنویسی تاریخ بیهقی بر خوانش فعال (مورد مطالعه نقد روان‌شناختی)

- ۱- ابن عربی، محیی‌الدین. فصوص الحکم. محمد خواجوی. تهران: انتشارات مولی، ۱۳۸۷.
- ۲- اسنودن، روت. خود آموز یونگ. نورالدین رحمانیان. تهران: آشیان، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- ۳- امامی، نصرالله. ساخت شکنی در فرایند تحلیل ادبی. نشر رسش، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۴- ———، ———. درآمدی بر هرمنوتیک در ادبیات. اهواز: نشر رسش، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- ۵- ایزوتسو، توشیهیکو. صوفیسم و تائوئیسم. محمدجوادگوهری. تهران: انتشارات روزنه، چاپ سوم، ۱۳۸۵.
- ۶- پالمر، مایکل. فریود یونگ و دین. محمد دهگانپور و غلامرضا محمودی. تهران: رشد، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- ۷- دهقان، مصطفی. جام نو می کهن مقالاتی از اصحاب حکمت جاویدان. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- ۸- رضاعی، فرزین. اصول نظری و شیوه روانشناسی تحلیلی یونگ. تهران: انتشارات ارجمند، چاپ سوم، ۱۳۸۶.
- ۹- روزنپان، دیوید. آسیب‌شناسی روانی. یحیی سید محمدی. تهران: نشر ساوالان، چاپ هشتم، ۱۳۸۶.
- ۱۰- ستاری، جلال. پژوهشی در اسطوره گیل گمش و افسانه اسکندر. تهران: نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۸۴.
- ۱۱- فورستر، ای.ام. جنبه‌های رمان. ابراهیم یونسی. تهران: انتشارات آگاه، چاپ پنجم، ۱۳۸۴.
- ۱۲- مورنو، آنتونیو، یونگ. خدایان و انسان مدرن. داریوش مهرجویی. تهران: انتشارات مرکز، چاپ چهارم، ۱۳۸۶.
- ۱۳- وست، ویلیام. روان درمانی و معنویت. شهریار شهیدی و سلطانعلی شیرافکن. تهران: انتشارات رشد، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- ۱۴- وولف، دیوید ام. روانشناسی دین. محمد دهقانی. تهران: انتشارات رشد، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- ۱۵- یونگ، کارل گوستاو. اصول نظری و شیوه روانشناسی تحلیلی یونگ. فرزین رضاعی. تهران: انتشارات ارجمند، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۱۶- یونگ، کارل گوستاو. آیون. پروین فرامرزی و فریدون فرامرزی. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- ۱۷- یونگ، کارل گوستاو. روانشناسی و شرق. لطیف صدقیانی. تهران: جامی، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- ۱۸- یونگ، کارل گوستاو. ضمیر پنهان. ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: کاروان، چاپ هفتم، ۱۳۸۷.

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۷